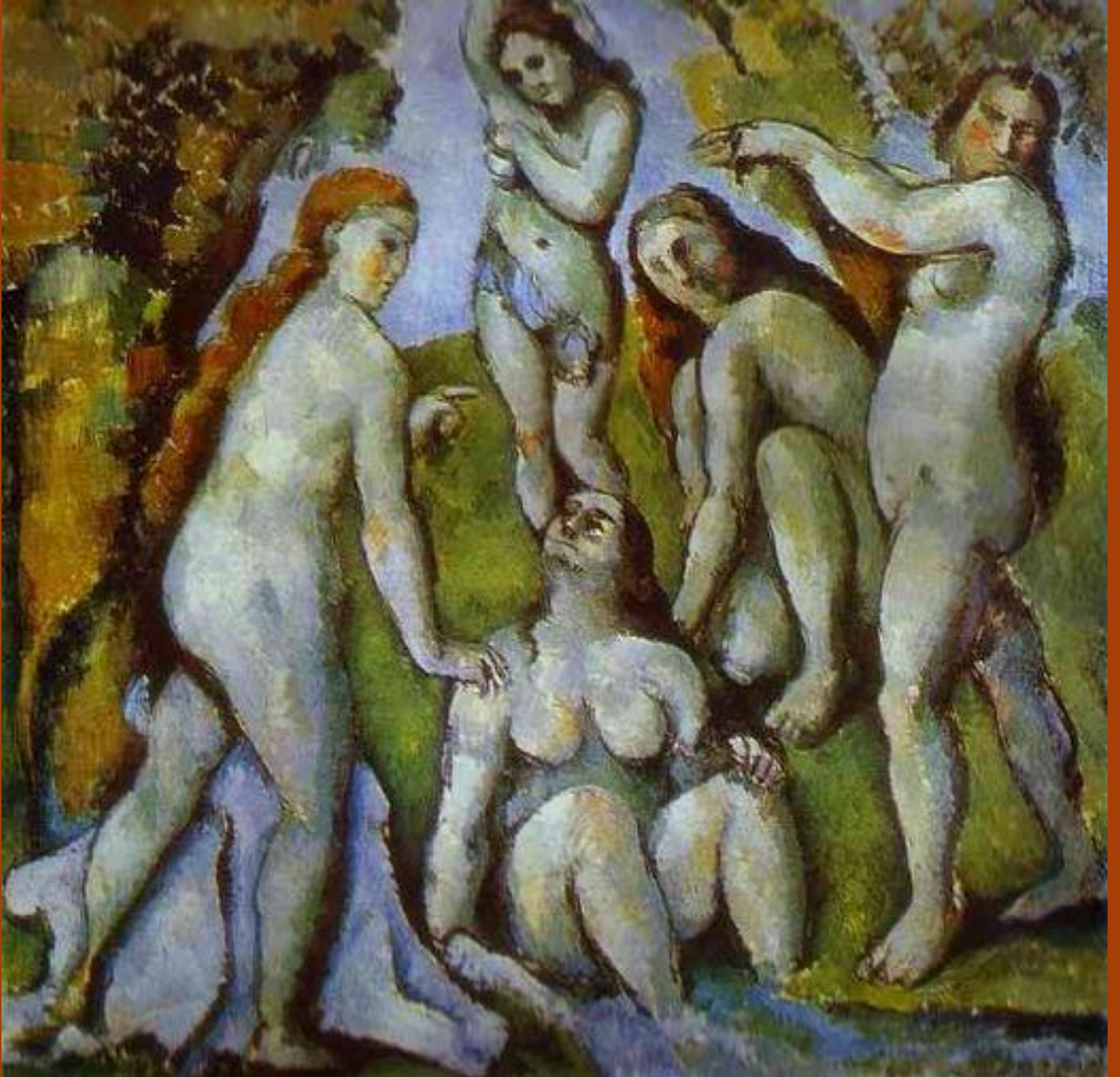


جامه...



گزیده ای از «پیامبر» : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : PAUL CEZANNE

جامه...

...وسپس بافنده ای پیش آمد و گفت : از جامه و تن پوش با ما
بگو

و حکیم پاسخ داد :

جامه هایتان بخش بزرگی از زیبائیتان را می پوشانند...ولی
پنهان نمی سازند آنی را که نا زیباست.

اگر در میان تن پوش خود، خلوتی صمیمی و نزدیک می جوئید،
بعید نیست که با ساز و برگ جنگ و غلّ و زنجیر غافلگیر
شوید...

کاش می توانستید که بیشتر با پوست عریان به ملاقات خورشید
و باد روید تا اینکه با جامه ای بر تن،

چرا که نَفَس زندگی در خورشید است و دستان او در باد...

عدّه ای می گویند: جامه ای را که بر تن داریم، بافته باد شمال
است

ومن می گویم، بله، بافنده اوست، ولی کارگاهش شرم است و
عصبهای ضعیف و سُست، رشته اش...
و هنگامی که کارش پایان یافت، به جنگل رفته و می خندد.

فراموش نکنید که شرم، جز سپری در مقابل چشم ناپاک نیست،
و هنگامیکه ناپاک ناپدید شد، مفهوم شرم چه خواهد بود، جز پابند
و زنجیر و نیز خدشه ای بر سرشت و روح...
فراموش نکنید که زمین از لمس پاهای برهنه تان لذت برده و
باد با رغبت و میل دست نوازش درمیان موهایتان خواهد برد...

گزیده ای از «پیامبر» : جبران خلیل جبران

مترجم : فروغ طاعتی

تصویر : PAUL CEZANNE